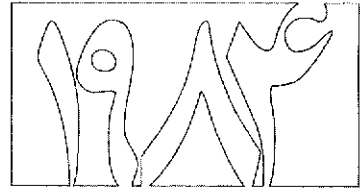


خود ویرانگران هنر مند یا هنر مندان خود ویرانگر



قرن من «گونتوگراس»
ترجمه روشنگ دارپوش، چاپ اول ۷۹
مجتبی حبیبی



شؤبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



اسارت در بازداشتگاه آمریکاییها در دوسلدرف، به تحصیل در رشته گرافیک و مجسمه‌سازی پرداخت.

سال ۱۹۵۶ با «آنا» که دانشجوی باله بود ازدواج کرد و با او به پاریس رفت. در آن زمان او گذشته خود را با «طبل حلبی» آلمان و مردمش، مورد نکوهش قرار داده به اهداف صهیونیستها نزدیک شده بود. دو رمان بعدی گراس یعنی «موش و گربه» و «سالهای سگی» نیز به چاپ رسیدند. در سال ۱۹۶۱ به آلمان بازگشت و در احزاب مختلف دست به کارهای سیاسی زد. در سال ۱۹۷۷ کتاب «سفره‌ماهی» را منتشر کرد و در آن گرایش خود را به فمینیستها نشان داد. در سالهای بعد «وقایع‌نگار نقش جنس و تغذیه» و در سال ۱۹۸۶ کتاب «موش صحرايي» را منتشر کرد. سال ۱۹۸۷ همراه با «اوتنه» که پس از آنا با او ازدواج کرده بود راهی هندوستان شد. کتاب «در آوردن زبان» را در آنجا نوشت. پس از آن، کتاب پیش از «قرن من»، یعنی «میدان گستره» را به چاپ رساند.

کتاب «قرن من» از بسیاری جهات قابل بررسی است. یکی از این جهت که نویسنده، «قرن من» را از سال ۱۹۰۰ شروع کرده و در سال ۱۹۹۹ به پایان رسانده است. در این رمان، هر سال فصلی از کتاب است که صد سال، صد قطعه کتاب را شامل شده است. رمان، با روزهای خاصی از سالهای مختلف شروع می‌شود و با به هم زدن توالی داستانی و خاطره و تخیل ادامه می‌یابد. هر قسمت از رمان را شخص اول آن قسمت روایت می‌کند. در هر قسمت زن، مرد، سرباز، مادر، فرزند، یا دوستی روایتها را به عهده می‌گیرند. پرداخت رمان در این شکل، دارای ویژگیهای بدیع است. در روایتها با عوض شدن راوی مکان هم عوض می‌شود. بنابراین صد نفر، هر کدام از منظر خود، سالی را روایت می‌کنند تا در نهایت راوی یک قرن باشند. در پیش‌گفتار کتاب اشاره می‌شود که گوتزگراس در رمان قرن من در فصل را به مثابه موزاییکی گرفته و آن را سبیده به دیگر فصلها فرش کرده است. رمان به خوبی توانسته است از وقایع‌نگاری، خاطره، اتوبیوگرافی، نمایش‌نامه و گزارش استفاده کند که این تنوع به شیرینی کتاب افزوده است. «قرن من» از فصل اول یعنی سال ۱۹۰۰ با عنوان «من به جای خودم» شروع شده و در سال ۱۹۹۹ با «مجبورم نکرد»، به پایان می‌رسد. در این رمان نگاه نویسنده از پایین به بالاست. از منظر نگاه شکست‌خورده‌ها به تاریخ و گذر سالها، فضاها، آدمها، مکانها با این نگاه تصویر می‌شود. قطعه آخر کتاب از زبان مادر بزرگ گفته می‌شود. خمیرمایه زندگی قومی آلمانی‌تباران شهر دانزیگ و زندگی خود گراس، فضای داستان را پر کرده است. در قطعه اول «من به جای خودم» اولین حضور آلمان در صحنه بین‌المللی روایت می‌شود. یعنی هجوم گسترده اروپاییها به چین و مقاومت «بوکسورهای چینی» علیه مسیحیان اروپایی و در نتیجه همکاری آنان با ژاپن و سرانجام اینکه این امریکاست که منافع را به تنهایی در دست گرفته بقیه اروپاییها را دست خالی روانه می‌کند. در قطعه‌های بعدی شکستهای آلمان در

اصطلاح روان‌شناسی خودپیرانگری در سیاست و فرهنگ نیز دارای مشخصه‌هایی در اندازه روانشناسی است با این تفاوت که در اصطلاح روانشناسی، خودپیرانگر شخصی است که با افراط در مواد مخدر و سکرآور، تن و روان خود را به تدریج متلاشی می‌کند. در نتیجه عواقب ویرانگری‌اش به خود و در نهایت به اطرافیانش می‌رسد. اما سیاست‌مدار یا هنرمند سیاسی هنگامی که دست به خودپیرانگری می‌زند علاوه بر تحمل جسمی و روانی عمل خود، اقشاری از اجتماع را در دوره زندگی خود و چه‌بسا در دوره‌های بعدی نیز متأثر می‌سازد. حتی دامنه عملش از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته و بر اعصاب و ایمان مردانش به‌طور ویژه و بر آزادی‌خواهان به‌طور کلی، به‌گونه‌ای تخریبی عمل می‌کند. فرآیند گذار استعمار از شیوه‌های کهنه و رویکرد به روشهای نو، این امر را تسهیل می‌کند. زمانی «بیسمارک» نخست‌وزیر فراماسوتر آلمان گفته بود: «روسپیها و شاعران همیشه خریدنی هستند.» و استعمارگر خریدار، و روشهای نو به کار می‌برد. پدیده فرار مغزها همیشه معادل مهاجرت از کشوری به کشور مهاجرپذیر نیست. استعمار نو از بومی کردن هنرمندان وابسته به خود استفاده بسیار می‌برد.

اول آنکه با پذیرفتن هنرمندان، دیگر نماد دشمنی در برابر مردمان آن کشورها محسوب نمی‌شود. دوم، هنرمندان بومی که از فرهنگ مردم خود برخوردارند می‌توانند بیشترین بازدهی را در ارائه آن فرهنگ به کشور استعمارگر داشته باشند. گذشت شصت سال از شروع جنگ جهانی دوم، نمونه‌های بسیاری از این‌گونه هنرمندان را معرفی کرده است. کسانی چون الیا کازان، گوستاو گوارس کارگردان، جرج ارول، بورخس، پائولو کوئیلو، اگناسیو سیلونه، گراهام گرین، جان آشتان بک و... گوتزگراس، رمان‌نویسان را به خدمت گرفته و با استفاده از هنر آنها، بیشترین ضربه‌ها را بر مردم آنان وارد کرده است. از رمان‌نویسان برجسته قرن بیستم که برای رسیدن به جایزه نوبل به خود و مردم و گذشته و آینده‌اش خیانت کرد و مطابق خواسته‌های عواملی که جوایز اسکار سینمایی و نوبل ادبی و سیاسی و... هدیه می‌کنند رمان نوشت، گوتزگراس آلمانی است. او با چاپ رمان «طبل حلبی» در سال ۱۹۵۹ یک شبه به شهرت رسید و راه خود را به سوی دریافت جایزه ادبی نوبل در پیش گرفت تا اینکه سرانجام در سال ۱۹۹۹ به خواسته‌اش رسید. پیش از پرداختن به «قرن من» آخرین رمان گوتزگراس که در سال ۲۰۰۰ چاپ شده است خلاصه‌ای از زندگی‌نامه او را مرور می‌کنیم. در سال ۱۹۲۷ در دانزیگ متولد شد. این شهر تا سال ۱۹۲۹ تحت‌الحمایه آلمان بود که به اشغال شوروی درآمد و بعدها به لهستان ضمیمه شد. در جریان جنگ جهانی دوم، خانواده او به سیبری منتقل شدند اما خود گراس به نیروهای آمریکایی پناهنده شده مدتی را در بازداشتگاه‌های آمریکاییان به سر می‌برد. پدر و مادرش هر دو عضو حزب ناسیونال سوسیالیسم هیتلری بودند و خود او در سن هفده سالگی به جنگ فراخوانده شد و تا دو سال بعد در ارتش آلمان خدمت کرد. پس از دوران



■ ■ ■ زبان شکست خوردگان زبان ویژه‌ای است که خواننده کمتر با آن آشنایی دارد. به طور کلی تاریخ و گذشته را فاتحان نوشته‌اند

■ ■ ■ هر چه خوبی و صلح‌طلبی و سعادت‌خواهی است به یهودیان نسبت داده می‌شود و هر چه شرارت و شومی است به دیگر احزاب به‌ویژه فاشیسم اختصاص می‌یابد

این فصل هم هنر یهودیان منحن و خود آنان در هر سنی حتی هشتاد سالگی مجرم شناخته می‌شوند. این‌گونه اثبات حقانیت کردن به نفع یهودیان، برای دفاع از آنان نیست بلکه از روی عملکردهای مسیحیان و نازیست‌ها بیان می‌شود، آن هم نه از دور بلکه از نگاه و زبان کسانی که خود بی‌رحمانه و ظالمانه آنان را قربانی کرده‌اند. به صفحه ۳۱ - ۱۳۰ که مربوط به سال ۱۹۳۴ است توجه کنیم: «... یکی از این تیپ‌های چاقوکش - که اسمش هم اشتال کویف بود - بازداشت‌هایی را که به ما سپرده شده بودند، صدا زد و به صف کرد و به یهودیانی که در میان آنان بودند دستور داد که صف جداگانه‌ای تشکیل دهند. ... به عنوان آجودان ایکه Eike، فرماندهی تیپ، به او گزارش دادم و درباره ارایش موهزام (یهودی ۱۹۳۴ - ۱۹۷۸ سیاست‌مدار، نویسنده و شاعر سوسیالیست و هوادار کمونیسم آناشوی، در سال ۱۹۱۹ عضو دولت شورایی مونیخ) گفتم که از لحاظی بی‌خطر است. از لحاظی هم بسیار خطرناک، چون حتی خود کمونیست‌ها از سیل سخنان تحریک‌کننده‌اش وحشت داشتند. «اگر در مسکو بود حتما او را تصفیه می‌کردند» فرماندهی تیپ ایکه، گفت که خودم این مورد را پی‌گیری می‌کنم و رفتار ویژه را توصیه کرد که به اندازه کافی مفهوم بود. بین خودمان بماند: خودم وحشت داشتم که بیشتر به آن جهود بپردازم. علاوه بر این در بازجویی ایستادگی حیرت‌آوری نشان می‌داد... زاناش را نتوانستیم بیرون بکشیم. بعد اشتال کویف، این ابله، گند دیگری زد، هنگام مراسم صبحگاهی با گروه کاماندویی خود دستور داد: «جهودها برای بریدن طناب به پیش!» آن وقت ماجرا پخش شد. طبیعی است که این آقایان که دو پرتشک هم در بینشان بود، متوجه سنبل کار می‌شوند. فرمانده تیپ، ایکه هم فوراً مرا شماتت کرد: «آخر ارهاط واقعا باید می‌شد موافقت کرد، چون خیلی محرمانه بگویم، این واقعه ناجور مدتها گریبان‌گیرمان شد، چون موفق نشدم این جهود کر را لال کنم. همه‌جا می‌گفتند در خارج، موهزام را به عنوان شهید ستایش می‌کردند... حتی کمونیست‌ها و ما هم مجبور شدیم اورا این‌بورگ را تعطیل کنیم و بازداشت‌ها را بین اردوگاه‌های دیگر تقسیم کنیم. دوباره در داخل داخائو هستیم. فکر می‌کنم به صورت تنبیهی.»

گوتترگراس در تحلیل شخصیت و قرار دادن آنها در موقعیت، فضا سازی می‌کند تا هر یک از شخصیت‌ها، حیاتیتهای خود را تشریح کنند. گویی او دادگاه نورنبرگ را در فضای رمانش بازسازی می‌کند. همه المانیها خیانتکارند و همه یهودیها قدیس‌اند. در گفتار هیچ‌یک از آلمانیها کمترین منطق انسانی وجود ندارد. آنها جانی بالفطره‌اند و در هر رمزگشایی جنایت‌های بی‌پایانشان نمودار می‌شود. در صحنه‌های قبل، جنایت علیه سیاست‌مداران و هنرمندان یهودی تشریح می‌شود و در این فصل علیه شاعر و نویسنده یهودی. در فصول بعد می‌بینیم که این ابعاد، گسترش یافته و مفهوم کلی جنایت علیه بشر را مجسم می‌کنند. نویسنده هرگز به انگیزه‌ها و شرایطی که منجر به فجایع ۱۹۴۵ -

جنگ جهانی اول، شکست انقلاب ۱۹۱۸ آلمان و سقوط امپراتوری توضیح داده می‌شود: فاشیسم در ایتالیا به سوی پیروزی گام برمی‌دارد. چنانچه پیش‌تر، یادآوری شد، زبان شکست خوردگان زبان ویژه‌ای است که خواننده کمتر با آن آشنایی دارد. به طور کلی تاریخ و گذشته را فاتحان نوشته‌اند. گوتترگراس در آثار خود جوانی و شوریدگی و غرور ملی را به نمایش می‌گذارد، که به‌رغم انتظار، به هنگام عمل و عواقب پس از رویارویی با دشمن، شکست می‌خورند و در نتیجه افکار و آرمانها و غرور ملی، ترک برمی‌دارد، شکافته می‌شود و موریانه تردید، گذشته و حال را می‌خورد و تکذیب می‌کند و در این راه، هر یک از قهرمانان نسبت به دیگری راه افراط را در پیش می‌گیرند و برای بیان شکستی که خورده‌اند چنان به تکذیب می‌پردازند که دشمن در واقع هرگز به آن اندازه نتاخته و آوار شکست به آن حجم و سنگینی نبوده است. در «قرن من» بعضی از شخصیتها با خاطره، بعضی به وسیله نامه و گزارش، هر یک افراطی‌تر از دیگری گذشته را روایت می‌کنند. و نمونه‌ای بارز برای خودشناسی و خودپیرانگری در اینجا روی می‌دهد، جایی که این «خود» شامل ملتی است که در برابر یهودیان خود را ویران می‌کنند. گراس، از قول قهرمان که در میان جوخه‌های نازیستی مأمور قتل سران یهودیان کمونیست آلمان است، اولین تابه‌ای را از آن شروع بدفرجام، تصویر می‌کند. برای القاء بیشتر وجهت یهودیان، ضمانت صلح و پایداری ارکان اجتماعی در تقابل یهودیان و نازیست‌ها، این، ناسیونال سوسیالیست‌ها هستند که به اریکه قدرت یهودیان در پستهای مختلف کشور حمله می‌برند. هر چه خوبی و صلح‌طلبی و سعادت‌خواهی است به یهودیان نسبت داده می‌شود و هر چه شرارت و شومی است به دیگر احزاب به‌ویژه فاشیسم اختصاص می‌یابد. نویسنده برای القاء بیشتر این شومی و شرارت از زبان اول شخص در مورد آزار یهودیان حرف می‌زند و خواننده را بی‌واسطه در جریان مظلومیت یهودیان و شرارت نازیست‌ها قرار می‌دهد. در صفحه ۲۶ می‌نویسد: «چند ماه قبل بخشی از تابلوها را به آمستردام فرستاده بودم، تابلوهایی که با توجه به قابل حدس بودن جابه‌جایی در قدرت، به‌طور خاصی انگشت‌نما و مشکوک بودند، مثل چند تابلوی کرشنر، پس‌شتاین، نواده، و امثال آنها (نقاشان بزرگی که در رایش هیتلر آثار آنها به عنوان هنر منحن، محکوم و ممنوع شد تنها چند کار از دست استاد هنوز اینجا بود، تابلوهایی شاد و سرشار از رنگ از باغها، که کارهای اخیرش در گالری بود. آنها حتما جزء مقوله «منحن» به شمار نمی‌آمدند. تنها یهودی بودن خود و همسرش او را به خطر می‌انداخت. اما سعی کردم به برنده و به خودم بقبولانم: بیش از هشتاد سال سن دارد. کسی جرئت نمی‌کند به او دست‌درازی کند. تنها ممکن است مجبور شود از ریاست آکادمی استعفا دهد. چه حرفه‌ای، تا سه چهار ماه دیگر کل کابوس برطرف می‌شود...». در فصلهای قبل سیاست‌مداران صلح‌طلب یهودی آلمانی ترور می‌شوند و طرف صلح یعنی شوروی به جنگ طلبیده می‌شود. در

۱۹۳۴ شد اشاره نمی‌کند. تنها از خواننده می‌خواهد با دیدن صحنه‌ها متأثر شود. نویسنده هرازگاهی توالی زمانی را بر هم می‌زند تا از سالشمار سلسله حوادث، به صورت تاریخی پرهیز شود و خواننده از حال به گذشته برگردد. در صفحه ۱۴۵ مربوط به سال ۱۹۲۸ می‌نویسد: «دل‌خوری از معلم تاریخ ما زمانی شروع شد که همه از پای تلویزیون دیدند که دیوار ناگهان باز شد و همه... چون هر کسی یک چیزی می‌دانست، اما هیچ‌کس چیز درست و دقیقی نمی‌دانست. او برایمان از شب کریستال در رایش گفت (۹ نوامبر ۱۹۳۸ که نازیها شیشه‌های مغازه یهودیان را شکستند و آزار یهودیان از آن تاریخ آغاز شد) این اسم آن شب بود، چون در آن شب در رایش ظروف و ویترینهای متعلق به یهودیان و به خصوص گلدانهای کریستال فراوانی را شکسته بودند. بعد هم با سنگهای فرش خیابان ویترین مغازه‌های یهودیان را خرد کرده بودند، و نیز چیزهای دیگری که ارزششان زیاد بود. آقای هوزله از روی اسناد برایمان می‌خواند که دقیقا چه تعداد کنیسه را آتش زدند و نود و یک یهودی را خیلی راحت به قتل رساندند... به این فکر افتادیم که نامه اعتراضی به شهردار بنویسیم. همه امضاء کردند، اما به توصیه آقای هوزله چیزی درباره پرورشگاه اسرائیلی «ویلهم» نوشتیم.»

گوتترگراس با آوردن صحنه حمله به پرورشگاه «ویلهم» در دهه هفتاد از زبان معلم تاریخ به گذشته باز می‌گردد. گذشته بازخوانی می‌شود تا جامعه و شهردار به سرعت به مهار آنچه نظیرش در سال ۱۹۳۸ اتفاق افتاده بود بپردازند تا دوباره تکرار نشود. همچنین این صحنه و صحنه‌های دیگری در طول رمان «قرن من» مورد گواهی قرار می‌گیرند که آلمان و در ابعادی کلی‌تر اروپا، هر آن ممکن است شاهد حضور فاشیسم باشد. گوشزد کردن خطر ظهور فاشیسم یکی از استراتژیهای دایمی صهیونیسم است که سران رژیم صهیونیستی مدام با توسل به آن از سران اروپا باج‌خواهی کرده و حق سکوت می‌گیرند. چنانچه در طول ماههای سال جاری مسیحی (۲۰۰۴) شاهد بودیم ژنرال آریل شارون، جامعه فرانسه و در ابعادی خفیف‌تر آلمان را به تهدید علیه یهودیان متهم می‌کرد و در فراخوانی از آژانس یهود خواست، یهودیان آن کشورها را به سرعت به اسرائیل منتقل کند. هنوز چند هوایمیایی، مسافران خود را در فرودگاه تل‌آویو پیاده نکرده بودند که سران اروپا به‌ویژه فرانسه تن به خواسته‌های شارون دادند و مهاجرت نمایشی متوقف شد. همچنین این اتهامها همزمان با فشار به مراکز سیاسی و فرهنگی در فرانسه و آلمان و به تبع آن در کل اروپا به مورد اجرا درآمده است تا در مقابل به دست آوردن دل آریل شارون‌ها و لابیهای صهیونیستی آن کشورها، قانون ممنوعیت حجاب و مراسم مذهبی مسلمانان، تصویب و اجرا شود. ارقام ذکر شده کشتار یهودیان به گونه‌ای کی‌برداری شده در هر یک از رمانهای نویسندگان مختلف از کشورهای اروپایی آن هم در سالهای متفاوت، به نحوی مضحک شبیه هم است: یک سرمشق برای همه.

خواه نویسنده هاینریش بل باشد، مارگریت دوراس، آرتور کیسلر، روبر مرل، کنستانتین گنورگیو، زاهایا استانکو، ژیل پرو و... گویی می‌توان همه بیست میلیون قربانی، پنجاه میلیون ناقص العضو شده و آن همه ویرانی جنگ جهانی دوم را همه به یک‌سو نهاد و یهودیان را هم به یک‌سو. این همه بدل توجه برای اثبات برتری فاشیسم صهیونیستی بر فاشیسم هیتلری و مساعد کردن اذهان عمومی برای پذیرفتن اندیشه‌های سلطه‌جویانه صهیونیسم در لباس کمونیستی، لیبرالیستی، محافظه‌کار و... است. گوتترگراس در صفحه ۱۶۱ (۱۹۴۳) با عنوان همچون خداوند - پدر می‌نویسد: «میزبان ما مداخله‌ای در گفت‌وگوها نمی‌کرد، با این حال مراقب بود ترتیبی دهد که گفت‌وگوها مسیر جنگ را دنبال کند و به همین دلیل هم از استالین گراد و العلمین تقریبا تنها در مورد عقب‌نشینی و یا آن گونه که در زمان جنگ مرسوم بود، از صاف کردن خطوط جبهه صحبت شد... حداکثر می‌شد درباره دفاع مونت کاسینو از قهرمانیها گزارش داد. خب می‌شد نجات دوچه را به عنوان اقدامی دل‌آورانه قالب کرد. اما به جز آن چه که به همین دلیل هم گفته‌های نفر بعدی درباره سرکوب شورش ورشو که می‌خواست آن قتل‌عام را پیروزی وانمود کند نابه‌جا و شرم‌آور تلقی شد... (صفحه ۱۶۲) ... یک نفر که تا آن موقع دهان به سخن باز نکرده بود. آقای چاق و چله‌ای با لباس چرمی شکار به تن و بعدها پی بردم که با تهیه عکسهای بسیار عالی از حیوانات و رپرناژهای شکار مشتریان شکار بیر خود را خوشنود می‌سازد، او آن زمان، در ماه مه چهل و سه، با دوربین لایکای خود در محدوده محصورشده حضور داشت که پنجاه هزار یهودی را با آتش توپخانه و شعله‌افکن نابود کرده بودند. پس از آن اقدام در گتوی (۱) ورشو تقریبا بدون بر جای گذاشتن هیچ نشانی ناپدید شده بودند... گفت: «حدود ششصد عکس برداشتیم که تنها پنجاه و چهار عدد آنها را در آلبوم چسباندیم. همه تر و تمیز روی مقوای پرستول چاپ شده بودند، یک کار دقیق و حرفه‌ای. تنها بخشی از دست‌نویس زیر عکسها کار خودم بود. آجودان اشتروپ، در کالسکه در کارم مداخله کرد. عنوان «دیگر هیچ محله یهودی‌نشین در ورشو وجود ندارد» هم که با خط شکسته گوتیک بر آن نوشته شده بود کار اشتروپ بود. در آغاز تنها تخلیه گتو مطرح بود. ادعا کرده بودند: برای پیش‌گیری از شیوع بیماری، به همین دلیل هم من با خط خوش نوشتیم: «بفرمایید بیرون از کارگاهها» اما بعد مردان ما با مقاومت مواجه شدند. جوانهایی با سلاحهای ناجور، اما زن هم در بینشان بود، بعضیها هم از جنبش کذایی هالوتس بودند. (Halutz) به معنای پیشگامان و پیش‌آهنگان است که بخش جوانان صهیونیست در لهستان بود. بعضی از اعضای آن به فلسطین رفته و بعضی دیگر در لهستان ماندند و در گتوی ورشو علیه اس‌اس مبارزه کردند) از طرف ما اس‌اس مسلح و یک گروه پیش فراول ارتش با شعله‌افکن به محل اعزام شدند اما مردان تراونیک (نام اردوگاه اجباری در لهستان بود. در

سال ۱۹۴۲ میلادی ۵۶۰۰ نفر در آن کشته شدند. اردوگاه منحل شد و بعضی از بازماندگان آن به گتوی ورشو رفتند و جنبش مقاومت را در آنجا پایه‌گذاری کردند. همان داوطلبان لتونیایی و لهستانی هم بودند. البته ما هم تلفاتی داشتیم. اما از آنها عکس نگرفتیم. اصولاً مرده‌های کمی را در عکس آوردیم. بیشتر عکسهای دسته‌جمعی بود. یکی از تصاویری که همه جا مشهور شد «با زور از یازداشتگاه بیرون کشیدند» نام داشت چون از آنجا به سکوی بارانداز منتقل شدند و از آنجا به تربلینکا (نام اردوگاه مرگ در لهستان بود که طی ۴۴ - ۱۹۴۲ حدود ۹۰۰/۰۰۰ (نهصد هزار) یهودی در آنجا به قتل رسیدند که بیش از ۳۰۰/۰۰۰ تن آنها از گتو ورشو بودند) این واژه را اولین بار بود که می‌شنیدم. یک صد و پنجاه هزار تن را بردند. بعضی از تصاویر هم زیرنویس ندارند چون به اندازه کافی گویا هستند. مثلاً در یکی از عکسها، گروهی از افراد خودمان با گروهی از خاخامها در حال گفت‌وگوی صمیمانه هستند. اما یکی از عکسها پس از جنگ بیش از همه مشهور شد. آن که زنها و بچه‌هایی را نشان می‌داد که دستهایشان را بالا برده‌اند. دست راست در پس‌زمینه عکس چند تن از مردان ما با تیانچه در دست دیده می‌شوند و جلو عکس یک بچهٔ تخص با کلاه کپی یک‌بری پر سر و جورابهای تا زانو.

حتماً این عکس را می‌شناسید. هزاران بار چاپ شده، در داخل و خارج حتی روی جلد کتاب، حسابی ستایش کردند، هنوز هم. اما البته هر بار بدون ذکر نام عکاس... یک فنیک هم ندادند. هیچی... چه برسد به حق مؤلف... بدون حق‌الزحمه.»

در فصلی که گذشت یک عکاس ضمن بالیدن به هنر خود و شرح و تفصیل درباره عکسهایش در سالهای بعد از جنگ به بازشماری قسمتی دیگر از سرمشق داده شده مبنی بر تفسیر تاریخ جنگ جهانی دوم به نفع صهیونیسم می‌پردازد. آمارهای دقیق همان آمارهایی است که در رمانهای دیگر هم آمده. موضوع دیگری نیز که در همه رمانها، به درخواست صهیونیستها ساخته و پرداخته شده همان‌طور که در این فصل هم به آن اشاره شد، اعزام گروههای مسلح صهیونیستی به فلسطین است. در جبهه‌های مربوط به شوروی در لهستان و مجارستان و اوکراین بوده که گروههای صهیونیستی را تجهیز و آموزش داده به فلسطین گسیل می‌داشتند و همچنین در قسمتهای اشغالی آمریکا در اروپا این اعزامها صورت می‌گرفت. قرینه قرار دادن جنگ با فاشیسم و آماده شدن و شروع جنگ با فلسطینها در یک همزمانی به نوعی شناسنامه‌دار کردن صهیونیستها در اشغال اراضی و کشتار فلسطینیان است و به نوعی ایجاد آمادگی ذهنی برای خواننده، که آنچه به نام استقلال در مناطق اشغالی فلسطینیان در سالهای ۴۸ - ۴۷ به انجام رسید پیشینه در سالهای ۴۵ - ۱۹۴۲ داشت. تعدد روایتگران داستان در صد قطعه مربوط به صد سال، به این منظور است که استناد دریاقتهای خواننده از صد منظر تلقی می‌شود. صهیونیسم در دهه چهل و پنجاه بر دو جنبهٔ تاریخ‌سازی برای خود نیاز مبرم داشت. یک تاریخ کهن قبل از تولد مسیح که هالیوود در این زمینه بیشترین فعالیت را داشت و دوم تحت‌الشعاع قرار دادن عملکردهای ضد انسانی و فاشیستی صهیونیستها از ۱۹۴۷ به بعد که این یکی نیز سهم ویژه از جنگ جهانی دوم به دست آوردن را می‌توانست پوششی مناسب بر عملکرد گروههای تروریستی اشترن و آرگون دیوید بن گوریان و مناخم بگین و ایزر وایزمن قرار بدهد. گلدامای نخست‌وزیر دهه هفتاد رژیم اشغالگر اسرائیل می‌گوید: «عده‌ای خیال می‌کنند

ما آمده‌ایم و فلسطینها را از خانه و کاشانه‌شان آواره کرده‌ایم. من می‌گویم اینها خیال‌پردازیهایی بعضی از یهودیان ناآگاه است وگرته کدام فلسطینی؟ فلسطینی وجود ندارد که ما آنها را بیرون کرده و رانده باشیم»
گوتتر گراس در صفحه‌های ۳۳ - ۳۲ (۱۹۶۲) به عقب برمی‌گردد تا با روایت شاهدان عینی که در داستان شرح وقایع را می‌پردازند این نگاه را به خورد خوانندگان بدهد.

«قرن من» با آنکه مدعی است قرن اروپاست اما کانون توجه و توجیه‌اش سده دهه سی و چهل است. یعنی آنچه مربوط به یهودیان می‌شود. گاه از مناظر آلمانیها به آن وقایع پرداخته می‌شود و گاه از دیدگاه یهودی آلمانی. و باز موضوع فلسطین به موازی طرح می‌شود و در این نگرش چنان به فلسطین اشاره می‌رود که گویی هرگز ملتی مسلمان و یا حتی مسیحی در آنجا نبوده‌اند. هر چه پرگویی نویسنده (گوتتر گراس) بیشتر می‌شود حرفهای گلدامایر جنایتکار، بیشتر توجیه و تفسیر می‌شود. در این فصل موضوع دیگری که به آن پرداخته می‌شود و یکی از محورهای صهیونیستهاست چهره عوض کردن فاشیستها و بازگشتشان است که دیدیم بر روی وزیر کابینه آدانر در دهه شصت تأکید می‌شود. از نظر فنی هم گوتتر گراس شخصیتها را فقط برای القا موضوع خلق کرده است. هر یک مأموریت دارند تجربه‌های مستقیم خودشان را بیان کنند. این را هم باید افزود قهرمانان گرچه بدون پرداخت دقیق در طول و عرض «قرن من» ابراز وجود می‌کنند اما از الگوهای ضد قهرمان پیروی می‌کنند. زیرا آنهايي که منفی‌اند و اعمال فاشیستی‌شان را توجیه و تفسیر می‌کنند آن را نه در جایگاه غالبشان بلکه در جایگاه مغلوبشان بیان می‌کنند و بنا به تأکیدی که به کتاب «شر و ابتذال» هانا آرنه شده است، آنها مهرهای از ماشین جنگی فاشیسم بوده‌اند. بی‌اراده، فاقد ارزشهای انسانی و به قول هانا آرنه فاقد تخیل و مسئولیت، درحالی که یک شخصیت، دارای دیدگاه، خصایل ویژه، گذشته نسبتاً مستقل و کشفهای قابل شناسایی است. توصیف هانا آرنه از شخصیت آشینم که او را نسبت به اعمالی که انجام می‌داد نادان می‌داند و امضاهايش هزاران انسان را از زندگی ساقط می‌گرد، مورد توجه گوتتر گراس قرار گرفته است. هر چند پیش از او نیز «چارلی چاپلین» در دیکتاتور بزرگ، «کافکا» در محاکمه و بعدها «گابریل گارسیا مارکز» در پاییز پدرسالار از آن فیلسوف صهیونیست تأثیر پذیرفته‌اند. ادبیات ویژه یهودیان دارای مشخصه‌ها و مؤلفه‌های خاصی است که قدرت رسانه‌ای یهودیان آن را تا حد جهانی بالا برده و وسعت بخشیده است. نویسندگان متأثر از لایبهای صهیونیستی نیز در اشاعه آن در کشورهای مختلف کوشیده‌اند و امروزه با وجود کثرت قابل توجه‌اش به عنوان سبک در جهان مطرح شده است. کافی است در این زمینه سبکهای طنز و گروتسک یهودیان را مانند «عزیز نسنین» که قهرمانانش در سرخوردگیها دست و پا می‌زنند با سبکهای دیگر نویسندگان یهودی مانند «سال بلو» از کانادا که قهرمانانش برای زنده ماندن زن خود را می‌فروشند مقایسه کرد. از جهاتی دیگر این نیز قابل توجه است که فراماسونری جهانی با در اختیار داشتن جریانهای روشنفکری کشورها همه آثار کتبی و تصویری یهودیان را ترجمه و تفسیر می‌کنند و بسیار هم کوشش می‌نمایند. در صفحه‌های ۲۴۰ - ۲۳۹ مربوط به قطعه (۱۹۶۴)، گوتتر گراس می‌نویسد: «درسته، به همهٔ آن چیزهای وحشتناک که اتفاق افتاده بود و هر چیزی که با آن در ارتباط بود، خیلی دیر می‌بردم. آن هم زمانی که مجبور بودیم با عجله ازدواج کنیم. چون حامله بودم

و در رومر که ثبت احوال فرانکفورت در آنجاست، حسابی گم شدیم. درست است. تمام آن پله‌ها و آن هیجان. به هر حال به ما گفتند: «اشتباه آمده‌اید. دو طبقه پایین‌تر است. اینجا محل تشکیل دادگاه است» پرسیدم: چه دادگاهی؟ «خوب عاملین آشوتیس، مگر روزنامه نمی‌خوانید؟ این موضوع همه روزنامه‌ها را پر کرده است... هیچ‌یک از آن ارقام وحشتناک میلیونی، قابل درک نبود. همیشه هم ارقامی غیر از ارقام واقعی ذکر می‌شد. بله، درسته، یک‌بار حرف از سه میلیون بود. بعد گفتند فووش دو میلیون بوده که با گاز یا به طریق دیگری کشته شده بودند. اما چیزهای دیگری هم که در دادگاه مطرح می‌شد همان قدر وحشتناک بود، یا حتی وحشتناک‌تر. چون جلوی چشم بود و از آنها می‌توانستم برای هاینر تعریف کنم تا روزی که گفت: دست بردار. وقتی این ماجراها رخ می‌داد. من چهار ساله یا حداکثر پنج ساله بودم و تو تازه متولد شده بودی... دائم می‌گفتند ما از این چیزها خبر نداشتیم. گفتمی چه زمانی بود؟ چهل و سه؟ آن زمان فقط در فکر عقب‌نشینی بودیم... و عمو کورت گفت: وقتی مجبور شدیم کریمه را تخلیه کنیم و بالاخره به من مرخصی دادند، اینجا بیماران شده بود. درباره تمامی این ترورها و وحشتی که آمریکاییها و انگلیسیها برای ما ایجاد کردند، کسی حرف نمی‌زند. روشنه، آنها پیروز شده‌اند و همیشه دیگرانند که مقصر هستند. هایدی، دیگر دست‌بردار نیست اما هاینر مجبور بود گوش کند. واقعا مجبور می‌کردیم، نمی‌توانست اتفاقی بوده باشد که وقتی می‌خواستیم ازدواج کنیم در رومر راهمان را گم کرده با آشوتیس و از آن بدتر با بیرکناو، که کوره‌های آدم‌سوزی در آن بود، مواجه شده بودیم. در آغاز اصلا نمی‌خواست باور کند که مثلا یکی از متهمها به یک زندانی دستور داده بود که پدر خودش را غرق کند و بعد این زندانی حسابی دیوانه شده بود و متهم به همین دلیل او را با تیر کشته بود. یا اینکه در حیاط کوچک بین بلوک ۱۱ و بلوک ۱۰، در کنار دیوار سیاه چه اتفاقی افتاده بود. تیرباران! تقریبا هزاران نفر. چون وقتی که این موضوع دادگاه بود، هیچ‌کس از رقم واقعی آن اطلاعی نداشت. اصولا مسئله حافظه یک مشکل بود. وقتی که برای هاینر درباره تابی تعریف کردم و به اسم «ویلهلم بوگر» نام کسی که چنین دستگاهی را برای به حرف درآوردن زندانیان اختراع کرده بود، اول نمی‌خواست بفهمد. آن وقت نقشه آن چیزی را که یکی از شهود برای ارائه به دادگاه به صورت مدل ساخته بود و برای قاضی به نمایش گذاشت دقیق روی یک تکه کاغذ برایش کشیدم... بوگر در دیگر موارد خیلی دقیق و بی‌نقص عمل می‌کرده و همواره به گل‌های مفر فرماندهی رسیدگی می‌کرده است. فقط از لهستانیها حسابی متفر بوده، از یهودیها نه چندان... اما زمستان اخیر هاینر به من گفت: شاید تابستان، اگر به من مرخصی بدهند، سفری به کراکو و کاتوتیس بکنیم. مادرم هم خیلی وقت است که این آرزو را دارد چون در واقع اهل شلزی علیا است. به او ریس هم مراجعه کرده‌ام. این همان آژانس مسافرتی لهستانی است.»

گوتتر گراس از زبان زنی به توصیف سال ۱۹۴۳ برمی‌گردد. زن در آن سال چهار یا پنج ساله بوده است. نویسنده از منظر اشخاص مختلف به کانون توجه مراجعه می‌کند. آمار و ارقام را به نوعی توجیه می‌کند و تأکید می‌ورزد که ارقام سه میلیون نفر و... بیشتر هم بوده است. در طول تاریخ، احزاب انقلابی یا ملی بیشتر کوشیده‌اند که آمار کشته‌هایشان را در راه اهدافی که دارند غلوآمیز جلوه دهند و از این منظر خونی را که پرداخته‌اند بیشتر نشان داده و نتیجه‌گیری کنند که آنچه به دستشان رسیده در ازای چه تعداد کشته حاصل شده است. گوتتر گراس تحولات صد سال اخیر اروپا، به‌ویژه آلمان را در برابر دیدگاه

خواننده ورق می‌زند تا از ترسیم گذشته به تحقیق آینده که چگونگی تصویر آن به او سفارش شده دست یابد. آنچه صهیونیسم از فاشیسم به ارث برده است چهارچوب کلی رفتارها و حذف مخالفان و نسل‌کشی است. زمانی «گوبلز» وزیر تبلیغات هیتلر گفته بود: «دروغ هر چه بزرگ‌تر، تأثیرش بیشتر». در سطور بالا به سخنان «گلدامایر» اشاره کردیم که روح کلی مؤلفه‌های فاشیسم را صهیونیسم در سر لوحه عملکرد خود قرار داده است. صفحه ۲۵۵ کتاب «قرن من» را مرور می‌کنیم: «به دانشجویان خود تقریباً چنین چیزی گفتم، بدون آنکه نزد آنان یا نزد شخص مربوط مقرر بیایم که چندین بار گفت‌وگوی داخل کلبه را برای خود مجسم کرده بودم، چون بین شاعر و استاد اهل آلمان، آن یهودی با ستاره مرئی زرد (در زمان نازیها یهودیان مجبور بودند ستاره زردی بر لباس خود بدوزند) و این رییس سابق دانشگاه فرایبورگ با نشان کماکان حزبی، و این اعلام‌کننده هستی و خداوند آتی می‌بایست واژه‌های ناگفتنی و توصیف‌ناپذیری پیدا کرد اما حتی یک واژه هم پیدا نمی‌شد.»

در فصلهای بعدی در دهه هفتاد و هشتاد گوتتر گراس نگرانی صهیونیستها را از حضور گاه به گاه جوانانی سر تراشیده به اشکال و انحای مختلف ترسیم می‌کند. در پی آن نیز دار و دسته نئونازیستی هرگاه که وجودشان لازم شمرده شود از مخفیگاهشان بیرون می‌آیند و به خانه چند ترک حمله می‌کنند و بعد از انعکاس توهم خطر قریب‌الوقوع فاشیستها ناپدید می‌شوند. در طول داستان پانصد صفحه‌ای «قرن من» از میانه‌های داستان، مادر بزرگ روایتها را در دست می‌گیرد و تقویم را ورق می‌زند. در فصل مربوط به سال ۱۹۷۳ گوتتر گراس می‌نویسد: «دریغ از اینکه شوک شفابخش بوده باشد... امان از آقا دامادهای من، آنها دیگر هم بهتر از اینها نیستند. ناله دائمی درباره محدودیت سرعت به صد و چون در دفتر هراست فقط دمای ۱۹ درجه مجاز بود. فکر می‌کرد که باید از قندیل ببندد. بعد هم این دعوی دائمی او: این شترسواران، این عربها مقصر هستند!» بعد باز گناه اسرائیلیها بود که دوباره جنگ راه انداخته بودند و سعودیهایی بی‌نوا را دل‌خور کرده بودند. هراست گفت: «قابل درک است که شیر نفت را بسته‌اند تا اینجا کمبود ایجاد شود و کمبود ادامه پیدا کند.» بعدها نیس دیتر که نزدیک بود بزند زیر گریه گفت: «وقتی در همه بزرگ‌راهها فقط می‌شود با سرعت صد در جاده با سرعت هشتاد خرید، اصلا نمی‌آرزد که برای یک ب.ام.وی جدید صرفه‌جویی کنم.»

گوتتر گراس همانند دستگاه تبلیغاتی صهیونیستها کمترین حرکت عربها یعنی چند روزی بسته شدن شیرهای نفت را تحمل‌ناپذیر می‌داند. همچنین لحن نژادپرستانه و فاشیستی را از زبان دامادهای مادر بزرگ بر روی کاغذ می‌آورد. «... این شترسواران، این عربها...». در پایان، لازم به یادآوری است که در کتاب «قرن من» در فصل مربوط به ۱۹۹۱ و شروع جنگ عراق و آمریکا، درباره کمک دولتهای غربی به‌ویژه شرکتهای آلمانی به صدام برای تولید و کاربرد سلاحهای شیمیایی، صفحاتی به این موضوع اختصاص داده شده است. جدای از انگیزه‌های دیگر اختصاص دادن فصلی به همکاری شرکتهای آلمانی و صدام حسین فاشیست دیگر قابل توجه است. این فصل می‌تواند به عنوان مکتوب سندی از جنایت غرب و صدام علیه ایران اسلامی تلقی شود که یک نویسنده برنده نوبل وادار به آوردن گوشه‌ای از آن در کتاب خود شده است.

(۱) به محله‌های یهودی‌نشین در اروپای شرقی گنو می‌گویند.